هو العلیم

کیفیت غنیمت‌شمردن ماه مبارک رمضان

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۲ - مجلس اول

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

وَ قَد رَجَوتُ أن لّا تُخَيبَ بَينَ ذَينِ وَ ذَينِ مُنيتِى. فَحَقِّق رَجائِى وَ اسمَع دُعائِى يا خَيرَ مَن دَعاهُ داعٍ وَ أفضَلَ مَن رَّجاهُ راجٍ.

اینطور که به نظرم می‌رسد در سال گذشته، ظاهرا فقرات دعای ابوحمزه به اینجا رسید. حالا آن‌طوری که باید و شاید که خب در خور ما نیست ولی نمی‌دانم تا حدودی که وعده داده شده بود عمل کردیم یا این‌که مطالبی باز باقی ماند؟ علی کلّ حال از همین فقره امسال با توفیق إلهی و اجازه ظروف تا حدودی که بتوانیم، در خدمت رفقا هستیم و امیدواریم که خداوند امسال را نیز همچون سنوات گذشته از مواهب عامه و خاصه خود، به آن‌چه را که بندگان صالحش را نصیب می‌کند، خداوند قسمت کند.

من الآن که داشتم می‌آمدم، در راه با خود می‌گفتم که واقعا عجیب است این ماه مبارک رمضان، یک منّتی است إلهی، که خداوند بر ما بندگانش قرار داده و این مسئله را برای افرادی که بخواهند واقعا به دنبال باشند، و پیگیر باشند، مهیا کرده. خیلی از موارد اتفاق می‌افتد که حالا مصلحت چه هست ما نمی‌دانیم ولی خیلی موارد می‌بینیم اتفاق می‌افتد افرادی که آن‌ها خب به دنبال مطلبند، به دنبال مطلوبند، به دنبال مقصودند، ولکن ظروفی که در او قرار دارند، اجازه برای فعالیت و فراغت بال را نمی‌دهد. حالا مختلف است دیگر، موانع مختلف است. محیط خانواده است، محیط کار و زندگی است، ارتباطات دیگر است، مسائل اجتماعی است، هرچه هست، درگیری‌هایی هست و مسائلی هست که انسان را از رسیدن به اون مطلوب مانع است.

گرچه خداوند به باطن نگاه می‌کند و به قلب نگاه می‌کند و به همان نیت و به صفای باطن نگاه می‌کند و بسیاری از این خواست‌ها، این خواست‌های ظاهری است. خواست واقعی نیست. ما خبر نداریم. خواست واقعی، و آن نیت واقعی و اراده واقعی، اگر باشد، در همه ظروف و در همه اجواء و در همه ازمنه و امکنه، این راه خودش را می‌رود. شخص راه خودش را طی می‌کند. اگر خواست خواستِ واقعی باشد. اراده، اراده واقعی

باشد. چه در سعه باشد، و چه در ضیق باشد. چه در صحت و سلامتی باشد، و چه در مرض و مشقت باشد، راه خود را می‌رود. زیرا در آن موقعیت، مشیت و تقدیر الهی بوده است که او را قرار داده. این خیلی نکته مهمی است ها! باید دقت کنید. نباید به دنبال این باشیم که آن موقعیت عوض بشود، تغییر پیدا کند، فضایی باشد، فراخی باشد، سعه بال باشد، فراغت بال باشد، راحتی باشد، خوشی، انبساط باشد، فرض انفتاح ... نه! این‌ها نیست! در آن وضعیتی که جناب خواجه در آن وضعیت می‌فرماید:

در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست، این مسئله است. در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست.

این مرتبه را ایشان می‌فرمایند که انسان در نیتش طبق فرمایش حضرت عسکری علیه السلام که می‌فرمایند که: مؤمنی که در نیتش تعظیم شعائر إلهی و ولی الهی باشد، او را بخواهد بالا ببرد، نه خود را به جای او قالب بزند! ولی الهی که همان امام عصر در هر زمانی، امام اون عصر هست، او را بخواهد تعظیم کند، و او را بخواهد در جایگاه مناسب خودش قرار بدهد، و او را بخواهد مورد اکرام قرار بدهد و آن‌چه را که شایسته اوست برای او فراهم کند، طبعا خیلی مطالب عوض می‌شود. خیلی تصرفات انسان تغییر خواهد کرد. خیلی عبارات انسان متحول خواهد شد. کیفیت سخن گفتن و کیفیت تصرفات و کیفیت ارتباطات، اینها همه عوض خواهد شد. چرا؟ چون در آن موقع دیگر انسان خود را نمی‌بیند. بلکه مولای خود را می‌بیند.

این تصرفات ما و دم از ولایت زدن‌های ما، این‌ها همه اعتباری و کشک است! این‌ها همه‌اش فقط لقلقه لسان است. پیروی از امام و ولی الهی و تعظیم او، این‌ها اگر نگوییم تمامش که حالا شاید خلاف باشد ولیکن بسیاری از این‌ها همه فقط از مرتبه لسان تجاوز نمی‌کند. چند روز پیش عرض کردم، بیست و سه سال رسول خدا در میان همین امّت مگر نبود؟ مگر همین‌ها دنبال تعظیم رسول اللَه نبودند؟ مگر هلهله و صلوات و بیا و برو و استقبال و مشایعت و امثال ذلک مگر نبود در این بیست و سه سال؟ ولی آیا واقعا این‌ها به دنبال همان ولایت و تعظیم او و حفظ شعائر واقعی بودند؟! خب ما دیدیم که نبودند. اینطور نبود. غیر از چند نفر، به فرموده امام رضا علیه السلام، چهار نفر فقط باقی ماندند و بقیه نه! اینطور نبوده. خب؛ این مسائل برای ما موجب عبرت است. یعنی موجب اعتبار است. که به خود بیاییم و بدانیم که برای رسیدن به مطلوب، وجود ظاهری رسول خدا کفایت نمی‌کند. وجود ظاهری اگر کفایت می‌کرد، خب بودند دیگر. خب همه این‌ها بودند دیگر. وجود ظاهری امام کفایت نمی‌کند. وجود ظاهری امام عصر أرواحنا فداه کفایت نمی‌کند. کفایت نمی‌کند. همین‌هایی که نماز می‌خواندند رو به قبله و قرآن می‌خواندند، آمدند سر پسر پیغمبر را بریدند. همین‌ها! همین‌ها! همین‌ها! ما هم مثل همین‌ها هستیم. مثل همین ها.

منتهی الآن در شهر مقدس قم و فضای ماه مبارک رمضان و دور بودن از مسائل و این‌ها، خب لبخندی

بر لبان ما و تبسمی بر چهره ماست! اما در آن وقتی که پای امتحان پیش بیاید، این فضاها عوض می‌شودها! این اوضاع، تغییر پیدا می‌کند. جریانات صورت دیگری به خود می‌گیرد. صورت دیگری به خود می‌گیرد. آن‌جاست که باید دید ... امیرالمؤمنین نشسته بودند در مسجد کوفه، برای اصحاب صحبت می‌کردند. و می‌گفتند: باید انسان مواظب هر لحظه باشد و ممکن است که لحظه امروز دیگر تکرار نشود و لحظه فردا غیر از لحظه امروز باشد. و انسان همیشه باید خود را در حال استعداد مشاهده کند. همیشه آمادگی برای مواجهه با حوادث و مطالب را در خود حفظ کند و فراموش نکند. یکی از این اصحاب، آمد گفت خب چطور می‌شود اینطور؟ بالاخره ما الآن در خدمت شما هستیم و مسئله‌ای نداریم و الحمدلله از همه چیزمان احساس رضایت می‌کنیم، از این حال .... خب شاید هم راست می‌گفت. شاید راست می‌گفت واقعا. واقعا این مسائل مو بر بدن انسان راست می‌کند وقتی آدم می‌شنود. خب امیرالمؤمنین نشسته و به دیوار مسجد کوفه تکیه زده و برای آن‌ها صحبت می‌کند و آن‌ها می‌خندند و خوبند و خوشند و مستند و سر حال و سرکیف. خبر از فردا ندارند، الآن ما سیر هستیم، افطار کردیم، روزه گرفتیم، افطار کردیم و سیر هستیم و می‌گوییم که: بله! خب آقا فردا سحری هم نخوردیم، نخوردیم. مسئله‌ای نیست! خب بالاخره سیریم و چیزی ... سحری نمی‌خوریم و مدت می‌گذرد و فردا نزدیک ظهر می‌بینیم ای داد بی داد! ضعف کردیم، قدم از قدم نمی‌شود برداشت.

الآن که شما افطار کردید، حال فعلی شما و موقعیت فعلی شما، حالت شبع است. حالت سیری است. نباید این حالت فعلی را سرایت بدهید به مستقبل. مستقبل، مسائل و قضایای دیگری را برای انسان رقم می‌زند. نه مسائلی که الآن درش هستید. این مال الآن است. الآن خوب و خوش و خب خوبیم دیگر، راحتیم دیگر! مسئله‌ای نداریم دیگر. الحمدلله خیلی خوبیم و مشکلی نداریم و ... خب بله الآن مشکلی نداریم چون چیزی نیست! الآن مسئله‌ای نیست. شب چهارشنبه و سنه هزار و چهارصد و سی و دو در بلده طیبه قم و عتبه مقدسّه حضرت فاطمه معصومه سلام اللَه علیها، دیگر خدا چی می‌خواهد بدهد دیگر؟ هرچی هست داده دیگر! خب هرچی ... بله! درست است! در کنار برادران ایمانی و أخلّاء روحانی نشستن و گفتن و این‌ها، خب دیگر کیف تمام و نعمت به حدّ وفور! بسیار خب! ما انکار نمی‌کنیم!

اما نسبت به مطالب آینده، و قضایای دیگر، و مسائلی که ممکن است پیش بیاید، همیشه اینجور نمی‌ماند مسئله. فراز و نشیب دارد. مسائل نفس، بر یک منوال نیست. مسائلی که بر نفس می‌گذرد، همیشه در یک خط نیست. هزار خط و هزار شعبه و فرع برای انسان وجود دارد که ما فقط یکی‌اش را دیدیم. یک نحوه‌اش را مشاهده کردیم و خیال کردیم مسئله به این کیفیت است. امام عسکری علیه السلام می‌فرمایند: کسی که در نیتش تعظیم ولی الهیست، و شعائر الهی، این شخص هیچ وقت از دیدگان عنایت و لطف خفی پروردگار، مختفی نمی‌شود. بلکه خدای متعال از آن عنایت مخفیه، و لطف خفی، مراقب حال اوست و مراقب احوال و

ظروف اوست، و برای او افرادی را قرار می‌دهد که به واسطه تذکر، و برخورد و رفاقت و مصاحبت و حالا دیگر مراتب بالاترش خب بماند دیگر. در آن مراتب دستگیری و ارشاد و آن‌ها خب آن‌ها مراتب بالاتریست. در آن‌جا، این فرد را کمک کنند و راهش را تصحیح کنند و آن‌چه را که سایر افراد به او مبتلا هستند، او را بر کنار بدارند. برکنار بدارند.

دیگران به راهی می‌روند، اما این به یک راه دیگر می‌رود. دیگران جور دیگر فکر می‌کنند. این یک جور دیگر فکر می‌کنر. دیگران در یک مسئله این انتخاب را می‌کنند، این، این انتخاب را می‌کند. دیگران دیدگاهشان نسبت به حوادث و مسائل و قضایا و حالا هرچه می‌خواهد باشد به نحو دیگریست و این به یک نحو است. این که به یک نحو دیگری است، به یک فکر دیگری است، به یک سلیقه دیگری است، این از کجاست؟ این همان عنایت مخفی است. که حساب او را خدا میاید از حساب مجتمع، جدا می‌کند. در مجتمع است، در اجتماع دارد حرکت می‌کند، ولی حسابش جداست. فکرش جداست. روشش جداست. با سایر مردم «علی شیرخدایی» نمی‌رود راه بیفتد! جداست! این مال چی است؟ این مال این است که در نیتش شعار وجود ندارد. در نیتش اخلاص وجود دارد. و تعظیم ولی الهی که امام عصر در هر زمانی هست، وجود دارد. و وقتی که خود را کنار قرار می‌دهد، و همه وجود و شوائب وجودی خود را در خدمت امام عصر خود در هر زمانی قرار می‌دهد، در این صورت امام هم که بی‌کار ننشسته. خب امام، امام است دیگر! خب با ما تفاوت می‌کند. و الّا اگر اینطور نبود، چه فرقی داشت بین ما و بین او که صاحب ولایت کلیه است. فردی را امام علیه السلام قرار می‌دهد که بیاید و دست او را بگیرد و مطلب را به او برساند و ذهن او را باز کند و او را از سایر افراد منحاز و جدا و مجزّا قرار بدهد که به آن‌چه که سایر افراد به واسطه تصرّفاتشان مبتلا می‌شوند، این دیگر مبتلا نمی‌شود. این مال همین نیت است. این مال نیت است. این همانیست که خواجه می‌فرماید:

در طریقت هرچه پیش سالک آید، خیر اوست.

چرا؟ چون نیتش نیت تعظیم ولی است. نه آن سالکی که سالَک است که اسم سالِک روی خودش گذاشته است! آن با سالَک فرقی نمی‌کند!

آن نیت خالص، وآ اراده جدی برای حرکت در مسیر، آن همه اصل و همه مطلب است. همه اصل مطلب فقط همان است که انسان اراده داشته باشد. در این موقعیت است که آن تقدیر و مشیت الهی آن برای انسان رقم می‌زند مصالح انسان را. و آن‌چه که انسان به او نیاز دارد. حالا آن هرچه می‌خواهد باشد.

وقتی که مرحوم آقا مریض شدند و آمدند طهران، چشمشان ناراحتی پیدا کرده بود. ناراحتی شبکیه پیدا کرده بود، آمده بودند طهران، بنده در خدمت ایشان بودم. نشسته بودند، یک روز یکی از همین آقایانی که خب قبلا هم با ایشان رفیق بود، و ارتباط داشتند و اهل فهم بود. اهل فهم بود. اهل درایت بود. ولی بعدا به واسطه

.....، خیلی عجیب است‌ها! خیلی عجیب است! که چطور، چطور این دور بودن از رفیق، کم کم موجب سلب توفیق می‌شود. اصلا عجیب است. همین که انسان با یک رفیق طریق موافقی همنشین باشد، این کم کم اصلا می‌بینیم ذهن به یک مطالب دیگری دارد می‌رسد. یک مسائل و ... همین تا دیروز یه چیز دیگر می‌گفت‌ها! همین آقا، چیزی هم اتفاق نیفتاد، قضیه‌ای ... ولی همین قضیه و همین مسئله که تا هفته گذشته در ذهن او این برداشت را داشت، حالا شما می‌بینید در ارتباط با یک رفیق، بدون این‌که اسمی از این قضیه آورده بشود، بدون این‌که حادثه‌ای اتفاق بیفتد که رأی این را عوض کرده باشد. بدون اینکه قضیه‌ای را مشاهده کرده باشد که تغییری در فکر داده باشد، بدونِ بدونِ بدونِ این‌ها، می‌بینید که این هفته یک جور دیگر دارد فکر می‌کند. ا! چیه قضیه؟ چی شد؟ این به خاطر این است.

یعنی همین که انسان این همین کلام امام عسکری علیه السلام است. که یقیض له مؤمناً، فیأخذ بیده، فیقفه علی الصواب.[1] دستش را می‌گیرد، خدا، یک مؤمنی را میاورد در کنار او قرار میدهد، این را بیدار می‌کند و دست او را می‌گیرد و فهم او را عوض می‌کند. با صحبت‌هایی که می‌کند که اصلا چندان ارتباطی هم با این قضیه‌ها ندارد. ولی نتیجه آن صحبت‌ها و نتیجه آن ارتباط، شما می‌بینید تغییر فهم در مسائل دیگر است. وقتی که افق باز می‌شود، مطالب دیگری برای انسان آشکار می‌شود. بدون این‌که اصلا صحبت کند، می‌بیند فهمش دارد عوض می‌شود. خدا رحمتش کند یک نفر، حالا هرچی دیگر، ما دیگر علم به عاقبت امور و مطالب غیب که نداریم، حالا! چه می‌دانیم خدا با بندگانش چه می‌کند؟ ما که اطلاع نداریم.

یک شخصی بود در مسجد قائم منبر می‌رفت. و زی و خصوصیاتی که ایشان داشت، خیلی خلاصه صرفا فقط به مسائل علمی و روحانیت و امثال ذلک نبود. مخلوطی بود از فضاهای جدید و همینطور تلبّس به روحانیت و اشتغال به خطابه و این‌ها. گاهی از اوقات مخصوصا در بعضی از سنوات در ماه رمضان در همین مسجد قائم منبر می‌رفت و خب طبعا ایشان به مرحوم والد هم خیلی ارادت داشت و اینها. خب خصوصیات ظاهری ایشان یک قدری شاید تفاوت داشت از نظر کیفیت لباس و این‌ها خب شاید یک قدری متفاوت بود.

کم کم ما می‌دیدیم فرض کنید یک هفته گذشت، هفت هشت روز گذشت، یک تغییراتی دارد پیدا می‌شود. هم در کیفیت تعابیری که می‌آورد، صحبتی که می‌کند، مطالبی را که دارد مطرح می‌کند. خب این مطالبش با آن روزهای اول تفاوت‌هایی دارد. یا در کیفیت لباس، خب لباس فرض بکنید که تغییر پیدا کرد. یا در سر و وضع و خلاصه من حیث المجموع یک مطالبی.

یک روز این بنده خدا خودش بالای منبر به حرف درآمد و گفت: من نمی‌دانم یک قضیه‌ای بود یعنی

---

[1] الإجتحاج، ج ۲، ص ٤٥٨: ... یقَیِّضُ له مؤمناً یقِفُ بِه علی الصواب ....

مربوط می‌شد به مرحوم آقا. با اینکه مرحوم آقا سفارش کرده بودند به منبری‌ها و خطباء که هیچ اسمی از ایشان نیاورند. و این سنّت بسیار زشت و قبیح که در میان ما مرسوم است که حتما باید مجالس ائمه را با تعظیم غیر امام مخلوط کنیم! اگه بانی دارد، اسمی از بانی بیاوریم و ... بله لطف کردند! ان‌شاءاللَه خداوند ایشان را مورد چیز قرار بدهد. دیگر حتما باید بگویند! نگویند خناق می‌گیرد بدبخت. یا مثلا فرض بکنید که اگر امام جماعت دارد حتما باید اسم بیاورد و بله و چه و چه و چه. دیگر بماند خلاصه. دیگر خیلی ما در این مسائل دقیق نشویم. العاقل یکفیه الإشارة. گر در منزل کس است، یک حرف بس است.

ایشان فرموده بودند کسی از من اسم نیاورد و اگر اسم می‌آورد، مورد خطاب و عتاب قرار می‌دادند: آقا مگر به شما نگفتیم؟ مگر با شما شرط نکردیم؟ برای چی اسم می‌آورید؟ خب منبرتان را بروید، صحبتتان را بکنید، مطالب را بگویید و بیایید پایین دیگر! مگر غیر از این قرار بر این است که چیز دیگری باشد؟ لذا ان‌شاءاللَه امیدواریم که ترک کنند. واقعا ترک کنیم، یک خورده به وجدانیات و فطریات خودمان برگردیم. دست برداریم آخر از این حرفها. هر کسی می‌آید، ذاکر می‌شود، هر کسی می‌آید منبری می‌شود، حتما بایستی که خلط بکنیم. آقا ما چهارده‌تا معصوم داریم، بسمان است دیگر! دیگر چی می‌خواهیم؟ روایت می‌خواهیم، حرف می‌خواهیم بزنیم، اینا هستند. داستان می‌خواهیم بگوییم، تاریخ بگوییم، اینا هستند. مطالب اخلاقی می‌خواهیم بگوییم اینا هستند. مطالب اجتماعی، هرچی می‌گوییم این چهارده معصوم هستند، دیگر چمونه؟ چمونه واقعا می‌آییم فضا را از آن حالت صفا و روحانیت با مطالب دیگر، با تعبیرهای دیگر درمی‌آوریم؟ چی به ما می‌دهند؟ چی به ما می‌دهند؟

بیاییم دست برداریم دیگر! بابا دیگر بس است دیگر! یک خورده دیگر بله دیگر!

منتهی ایشان دیگر چیز بود. آن بنده خدا از یک قضیه‌ای که پیش آمده بود داغ کرده بود و فلان و حرفها و شروع کرد. بعد یک دفعه در بین صحبتش گفت: آخر نمی‌آیید شما نگاه به این مرد کنید، این مرد کم زحمت نکشیده! نگاه کنید ببینید چه و فلان و این حرفها. در ضمن این حرفها یک چیزی گفت: گفت من نمی‌دانم که در این مرد چه چیزی نهفته است؟ ولی همین حالا مرحوم آقا دارند سرخ و سفید می‌شوند و سر را انداختند پایین و این هی دارد می‌گوید. آن بالا هی دارد می‌گوید! ایشان هم چکار کنند دیگر؟ تسلیم! بله! رضا به داده بده و زجبین گره بگشای! که بر من و تو در اختیار نگشودند. سرشان را انداخته بودند پایین و این هم می‌گفت گفت من نمی‌دانم که چه خصوصیتی در این مرد است که انسان وقتی با او بنشیند، ولو حرف نزند، عوض می‌شود! همینطور عوض می‌شود! این دستش را هم اینطوری می‌کرد. همینطور هی عوض می‌شود، عوض می‌شود. ولو حرف نزند. هان! همینطور بیاید بنشیند.

خب یه چیزی فهمیده بود. خب چرا با بقیه می‌نشینید اینطور نیست؟ اونوری عوض می‌شوید؟ یک

جور ... اونا هم عوض می‌شوند، منتها این اینجوری، این اینجوری! اینور! اینجوری عوض می‌شود آدم! اینطوری!

این چیه قضیه؟ این مسئله چیه؟ این همین است. این همین است که ما آمدیم و خیال می‌کنیم همه چیز فقط به کتاب خواندن است. همه چیز فقط به شنیدن است. نه عزیزم! فقط به شنیدن نیست. مسائل مهم‌تری هست که مافوق شنیدنه و مافوق خواندن است و مافوق دریافت‌های ظاهر است. که آن مسائل است که می‌آید این خواندن‌ها و این محفوظات و این شنیدن‌ها و این تفکرات را تصحیح می‌کند. و در جایگاه خاصّ خودش قرار می‌دهد. اگر نه! کم کم چی؟ جدا می‌شود، جدا می‌شود یواش یواش، می‌آید همینی که فکرش تا چند روز پیش، تا چند ماه پیش اینطور بود، می‌بینی کم کم دارد دارد هان هان هان! یک چیزای دیگر، دارد می‌گوید. یک مسائل دیگر دارد مطرح ... یک مطالب دیگری دارد ... یک گردشی همینطور کم کم دارد پیش می‌آید. این مال چیه؟ مال دور شدن است. دور شدن است. شوخی نداریم آقا! دور شدن است.

این همه تأکید می‌کردند مرحوم آقا نسبت به ارتباطات، برای همین قضیه است دیگر. برای همین است دیگر. منتها ما اینا را جدی نگرفتیم. همین! جدی نگرفتیم. کتاب‌های آقا بس است. صحبت‌های آقا بس است. آنی که قبلا پیش ایشان در خدمت ایشان بودیم بس است. خب بس است؟ خب دیدیم دیگر! دیدیم چه شد دیگر. اگه بس بود، خب بس بود دیگر! اگه بس بود، بس بود!

پس چرا انقدر تعریف می‌کردند؟ چرا انقدر تشویق می‌کردند نسبت به این ربط؟ چون نفس با این ربط است که قوام خودش را پیدا می‌کند. ما که به مرتبه فعلیت و کمال نرسیدیم! رسیدیم؟ نه! هر کسی رسیده، انگشتش را بلند کند!

همه نقص داریم. و این نقص، در تفکر ما وجود دارد. در صفات ما وجود دارد. توجه کنید یکی یکی دارم می‌گویم. در تفکر نقص داریم. در صفات نقص داریم. در مَلَکات نقص داریم. در توهّمات و تخیلات نقص داریم. در گرایش‌ها و سلیقه نقص داریم. حالا آن نقص‌ها دیگر کم کم به مراتب دیگر و ظرافت‌های دیگری می‌رسد حالا آن‌جا بماند. ما فعلا در همین مرتبه مثال و مرتبه مُلک، ظهور مثال فقط در همین‌جا ما فعلا نگه داشتیم. نقص داریم آقا! نقص داریم. نماز شب می‌خوانیم ولی نقص داریم. ذکر داریم، ولی نقص داریم. خواب می‌بینیم، نقص داریم. مکاشفه می‌بینیم نقص داریم. اگه نقص نداشتیم، پس چرا حرفهایی که می‌زنیم خلاف درآمد؟ پس چرا خلاف درآمد؟ پس چرا مکاشفاتی که کردیم خلاف درآمد؟ مگر ادعای کمال نسبت به ما نمی‌کردند؟ پس چه شد؟ پس چرا وعده‌هایی که داده می‌شد خلاف درآمد؟ پس نقص است دیگر! نقص است! شوخی هم نداریم! نقص داریم. این نقص‌ها را چگونه باید برطرف کرد؟ آیا انسان خود می‌تواند با تفکر در خود به این نقص‌ها برسد و آن‌ها را درمان کند؟ گیرم بر این که به این نقصها رسید. اما کیفیت درمانش

چیست؟ این‌جا آنجاییست که دیگر کمیت همه می‌لنگد! کمیت همه می‌لنگد! کمیت همه می‌لنگد!

زیرا اگر قرار بود خود ما بتوانیم نقص را برطرف کنیم که دیگر نیازی به انبیاء و ائمه و ولی الهی نداشتیم! خب هر کسی خدا بهش عقل داده، یک مشت فطریات هم بهش داده، عقل و فطریات را ضمیمه می‌کند، نتیجه می‌گیرد و کارش را انجام می‌دهد. انجام می‌دهد. فطرت که داریم. دروغ قبیح است، صدق صحیح است، اعانت بر مظلوم مستحسن است. دفع ظلم لازم است و امثال ذلک، این فطریاتی که خدا در درون هر کسی قرار داده. از آن طرف هم راه تفکر و تعقل را قرار داده برای کاربردی کردن فطریات در مرتبه ظهور، و در اجتماع و در مسائل شخصی. اما اینی که آیا ذهن می‌تواند خودش فی حدّ نفسه به این نقائص بخواهد برسد، از کجا؟ یک شب من رفته بودم یک جایی مهمان بودم. آن شخص، در همانجایی که بودم، سجاده‌ای افتاده بود، گفت آقا من بیایم بیدارتان کنم، این حرفها. گفتم نه نمی‌خواهد اگر خدا بخواهد، بیدار می‌شویم. در آن سجاده، یک برگ بود. به جای مهر برگ بود! گفتم این برگ مال چیه؟

گفت: این برای این است که من وقتی ذکر می‌گویم، اگر مهر باشد، این آثار طولانی بودن در پیشانی ظاهر می‌شود. این همچین پیشانی ... حالا می‌خواست خیلی بله این پیشانی خیلی برقی! مبرقعی! خیلی صاف و متلؤلؤ! و خیلی خلاصه ... و لذا برگ گذاشتم که این پیش نیاید. خب برگ هم نرم است دیگر! سجاده و فلان هم نرم است. گفتم به جای این‌که بیایی منو بیدار کنی برای نماز شب، آن برگ را از توی سجاده‌ات بردار، به جاش مهر بذار! عزیزم! باید سجده بر تربت باشد، تا بتواند اثر بدهد! تو پیشانی‌ات، ثَفَنات درآمد، درآمد، نیامد، نیامد! چی چی دنبال این هستی که جاش بماند، نماند، جلوی آشنا فلان، محیط ... بله از این چیزها ... چیه؟ اینا چی چیه؟ حرف ما را نگرفت! همچین با شوخی و فلان تلقی کرد و ما هم شوخی جدی گفتیم و رد شدیم. خیلی نمی‌ایستیم روی حرفهایمان، می‌گوییم و می‌رویم. خب چی؟ ماند! همونجوری می‌ماند آدم‌ها!

حالا شما بیا به جای چهارصدتا یونسیه، چهارهزارتا بگو. فرق نمی‌کند! برگ است! برگ را باید بدهی الاغ بخورد! الاغ، حمار، آن می‌خورد! حمیر! بله؟! اینا می‌آیند برگ می‌خورند. برگ را که خدا برای انسان نگذاشته! تو برمی‌داری برگ ... برگ را می‌گویند برای آن جاییست که شما تربت نداری. سنگ نداری. در آنجا می‌گویند می‌توانی بر برگ هم چکار کنی؟ سجده کنی. اما وقتی که شما تربت دارید، و تربت هم باید فقط تربتِ سیدالشهداء باشد، حتی اگر تربت مربوط به سایر شهرهای ائمه هست، فایده ندارد! آن‌چه که مأثور است، و منصوص است، فقط تربت سیدالشهداء است و بس!

تربت سیدالشهداء را انسان باید همراه خود داشته باشد. آن را در آنجا قرار بدهد، تا بتواند عبادتش، عبادت عبید باشد. نه عبادت موالی! آن دیگر عبادت نیست! وقتی شما سر بر برگ می‌گذاری، خدا به همان اندازه از شما قبول می‌کند، که یک الاغ تسبیح خدا را بگوید! الاغ هم تسبیح می‌گوید دیگر! تسبیح!

یک روایتی داریم راجع به تسبیحاتی که می‌گویند، اذکاری که می‌گویند، چیزهایی که می‌گویند، آن راجع به الاغ هم دارد. راجع به الاغ هم دارد. الاغ هم حالا اگر بگوییم می‌گویند چی چی! ولی خب بروید روایتش را ببینید، خودتان ببینید چیه! اللّهم العن العشّارین. آن‌جا، خود الاغ هم تسبیح دارد، آن هم بالاخره در این عالم یک مقداری فهم خدا به او داده است، احساس به او داده. این ذکری که الآن داری روی علف می‌گویی، این ذکریست به همان اندازه که یک الاغ دارد. بیشتر ندارد. حالا هی زیاد کن، کم کن، فایده‌ای ندارد!

بله، در جایی که حجر نبود، تربت نبود، آن نبود، عیب ندارد! خب آن دیگر از باب ناچاری آدم بر برگ هم سجده می‌کند، بر حشیش هم سجده می‌کند، بر چوب هم سجده می‌کند. اشکال ندارد، آن از باب قاعده ترتّب و این‌هاست. و الّا در مرتبه اول آن‌چه که هست باید سر بر خاک گذاشت. امیرالمؤمنین علیه السلام در نیمه‌های شب سر بر خاک می‌گذاشت. همین خاک، خاک نخلستان. همین خاک، خاک روی زمین. آن سجده‌ای که علی سر بر نمی‌رفت صاف کند، فلان کند، یک مقداری از این گیاهان معطر و برگهای نرم بیاورد یک وقتی خدای نکرده این پیشانی مبارک یک وقتی قرمز نشود آن‌وقت خیلی عالی می‌شود اگر می‌خواست این کار را بکند، دیگر علی نبود! همینطوری سرش را روی خاک می‌گذاشت.

این تشخیص درد و درمان را تو از کجا باید به دست بیاوری؟ تو که الآن داری این طور فکر می‌کنی و این را صحیح می‌پنداری، در حالتی که صد سال سجده کنی، فایده ندارد و نشان هم می‌دهد و داده که فایده ندارد! نشان هم می‌دهد که فایده ندارد دیگر! و این توهم و تخیل انسان را می‌کشاند به توهمات و تخیلات دیگر. لذا گفتند که باید انسان با رفیق باشد، تا بتواند کم کم از یک وضعیت او را به وضعیت دیگری درآورد.

این ماه مبارک رمضانی که خداوند قسمت کرده، این حال را در انسان به وجود می‌آورد. از یک موقعیت انسان را متحول می‌کند به یک موقعیت دیگر. آن شخص می‌گفت که در خدمت مرحوم آقا بودن چطور آدم متحول می‌شود؟ خداوند ماه رمضان را این طور قرار داده که انسان در ماه رمضان، خودش بخواهد نخواهد، متحول می‌شود. تغیر در او پیدا می‌شود. تحوّل در او پیدا می‌شود. بخواهد، نخواهد. و البته اگر بخواهد اهل مراقبه و امثال ذلک باشد دیگر نور علی نور است. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند که خداوند اصلا این ماه مبارک را قرار داده به عنوان نقطه شروع. باید از یک جایی شروع کرد یا نه؟ باید از یک جایی شروع کرد دیگر. خب بسیار خب، خدا می‌گوید من قرار دادم. آن افرادی که مایل هستند، میل دارند، مطلبی دارند، مقصدی دارند، ولکن ظروف با آن‌ها مساعدت نمی‌کند. موانع برای آن‌ها ایجاد می‌شود. صحبت این بود دیگر. اما در مقابل ما می‌بینیم افرادی هستند که آن‌ها مطلب، مقصد و نیت دارند، و موانع هم برای آن‌ها برطرف می‌شود. یعنی هم در نیتشان آن مطلب و مقصد و مقصود و این‌ها هست، و هم این‌که از نقطه نظر ظاهر، دستشان باز است. تصرّفاتشان، کارشان، درش ضیق نیست. اینها چقدر احساس راحتی می‌کنند، چقدر احساس خوشی می‌کنند؟

می‌بینند که همه امور با منویات این‌ها تطابق دارد. موافقت دارد. کسی نمی‌آید جلوی آن‌ها را بگیرد. کسی آن‌ها را منع نمی‌کند. کسی آن‌ها را پیگیری نمی‌کند. کسی به دنبال نیست. کسی منع برای آن‌ها ایجاد نمی‌کند. اگر مرده، می‌بیند خود عیالش با او مساعدت می‌کند در این راه، نه این‌که بیاید جلویش را بگیرد. صد جا اگر بخواهد برود اشکال ندارد، اما یک ساعت بیاید بشیند، نه بابا واسه چی می‌روی آن‌جا؟ پاشو بریم اینجا فلان کنیم، چکار کنیم!

بابا این همه آمدم باهات، فلان و این حرفها، حالا دو دقیقه دارم می‌روم.

نه! دلیل ندارد! این از وقت خانواده کم می‌شود!

اگر زنه، شوهر گاهی ممکن است ممانعت کند. برای چی بلند می‌شوی اینور می‌روی؟ ولی می‌بیند نه، بعضی شوهرها هستند: نه! اینجا اشکال ندارد. در آن میزانی که بتواند در آن میزان خود را جلو ببرد. نه این‌که دنبال تخیلات باشد. فوری چادر سر کند از اینور به آنور. دیگر ماه رمضان شده صبح تا ظهر قرآن، عصر جلسه‌ی فلان، شب فلان و فلان، پس کی خانه؟ پس کی رسیدن به مسائل خانه؟ پس کی آرامش؟ تو که همه‌اش بیرونی! صبح تا ظهر در جلسه قرآن و تجوید و بعد از ظهر هم ختم امّن یجیب و نمی‌دونم چی چی فلان و افطار هم سفره فلان و بعد شب هم منبر فلان و یک دفعه خواب هم بذار اینور و آنور بکن دیگر! دیگر واسه چی خانه آمدی؟

اینا چیه؟ اینا افتادن از شوق در دیگ حلیم است! دیگ حلیم را باید کاسه دست گرفت، دوتا ملاقه، خورد. بعضی‌ها تا نگاه به دیگ حلیم می‌کنند، با کله می‌روند این تو! این می‌شود چی؟ از شوق رفتن در دیگ حلیم. در روز، یک دفعه، آن هم در ماه رمضان اجازه داده شده یک ساعت ...، بقیه رفتن ندارد! بنشین آقا در خانه! بنشینید در خانه، به کارهای خانه برسید، به مسائل برسید، بالاخره ماه رمضان است، تشویق‌هایی ایجاد بکنید برای افراد در منزل. برای افراد منزل مشوّقاتی به وجود بیاید. دعا بخوانید، افراد منزل را جمع کنید، صدای نصیحت و قرآن و این‌ها در منزل شنیده بشود و احساس بشود، با این طرف رفتن و آنطرف رفتن، و اینطرف فعالیت و این‌ها، شخص به جایی نمی‌رسد عزیز من! نمی‌رسی آقا جان! نمی‌رسی! نمی‌رسی! می‌گوید ده ساله به جایی نرسیدیم! ده سال که چیزی نیست! عمر نوح اگر بکنی نمی‌رسی! عمر نوح را اگر بکنی نمی‌رسی. ره چنان رو که رهروان رفتند. به ما دستور دادند باید این کار را انجام بدیم. خلاف این دستور را بخواهیم عمل بکنیم، نمی‌توانیم. فایده ندارد. مجالس باید به اندازه باشد.

زیاد مجلس هی رفتن و هی طول دادن و شبهای ماه رمضان هی کشاندند و هیئت رفتن و سینه زدن و نمی‌دانم چکار کردن، به جایی نمی‌رساند آدم را آقاجان. باید به اندازه باشد. باید مطالبی را که به نفس می‌رسد، حساب شده باشد. اگر از نیم ساعت تجاوز بشود در بعضی مجالس به چهل دقیقه، پس می‌زند. نفس پس

می‌زند. باید رو حساب باشد. خیلی نباید تحمیل کرد. این تحمیل زیادی در ورود مطالب بر نفس، موجب عادت شدن این مسائل می‌شود برای نفس. آن موقع دیگر فایده‌ای ندارد. مطالب فایده‌ای ندارد. لذا باید قدر ماه رمضان را دانست.

ماه رمضان، ماهیست که خدا منت گذاشته بر ما آورده این ماه را برای ما که مشغول شویم. استارت خورد از امروز، روز اول ماه مبارک، استارت خورد. سی روز هم ادامه دارد و این سی روزی که در ماه مبارک هست، این سی روز کم کم تغییراتی که درش پیدا می‌شود برای ما، این تغییرات را رویش حساب باز کنیم‌ها! رویش حساب باید باز کنیم. و سعی کنیم که این یک ماه، تغییرات ثابت بشود. حک بشود. و آن مراقبه‌ای را که بزرگان فرمودند، آن مراقبه را انجام بدهیم. صحبت زیاد کردن، در این ماه را کنار بگذاریم. به حدّ ضرورت. بنده عرض نمی‌کنم که همه‌اش مسائل در این ماه به دعا و قرآن و این‌ها بگذرد. با زیاد خوندن بنده مخالف هستم و هیچ نتیجه‌ای ندارد. با به اندازه و به میزان و فهمیدن خواندن، این در نفس تأثیر می‌گذارد. هر روز فرض کنید که این مقدار مفاتیح را دوره کنیم، خب هر روز خوندن این تأثیری ندارد.

خدمت مرحوم آقای حداد بودم رضوان اللَه علیه. ایشان یک دستوری به بنده دادند. بعد فرمودند این دستور را وقتی انجام بدهد که سر حال باشی. خسته نباشی. یک برنامه خاصی بود. خسته نباشی. سر حال باشی. اگر در غیر این موقع انجام بدهی، فایده‌ای ندارد. خیلی ... و اینجوری کردند: خیلی فایده کم. خب دیگر چه نتیجه‌ای دارد؟ چه فایده‌ای دارد؟ عبادتی را که انسان انجام می‌دهد، اگر از روی رغبت نباشد، چه فایده‌ای دارد؟ مگر مرحوم قاضی نمی‌فرمودند که باید وقتی که برای نماز بلند می‌شوید، حالت نشاط داشته باشیم، برویم آبی به صورت بزنیم، چیزی بخوریم، از آن حالت ضعف بیرون بیاییم. نماز شب خواندن، کارت زدن توی اداره نیست، که بگویم آقا این، تمام شد. نه باید از آن نماز شب آن شب ببینید چقدر بهره گرفتید. وگرنه بگوییم نه: اللَه اکبر! بسم اللَه الرحمن الرحیم ... خب این ... بعد هم یازده رکعت هم تمام می‌شود و بزن و بخواب و لحاف را بکش رویت! خب خواندیم دیگر! خب حالا عرض کردم حالا بهره کم است.

وقتی نماز شب انسان می‌خواند، باید احساس بکند آن ربط را. آن آنوقت می‌ماند. او می‌ماند. نه این خواندن. این خواندن نمی‌ماند. شما یک رباط یازده رکعت بهش یاد بدهید، کوکش بکنید، سوئیچش هم بزنید، آن شروع می‌کند خواندن و بعد هم السلام علیکم را می‌گوید می‌رود. رباط! رباط رباط! آنی که می‌ماند، آن جان عبادت است برای انسان که عوض می‌کند. شما الآن نگاه کنید در مسجد الحرام، نماز تراویح می‌خوانند. اما می‌ماند برای آن‌ها؟ نه! **لا یزیدهم من اللَه إلّا بُعداً**. چون تعظیم ولی، در آن‌ها نیست. و به دنبالش هم نیستند و اگر هم بخواهند باشند، فرار می‌کنند. فقط حفظ ظاهر است، حفظ ظاهر هم نتیجه‌اش همان ظاهر است. بله! برای ورزش خوب است. انسان فرض بکنید که بیست رکعت اینجا بخواند و ده رکعت هم آنجا بخواند و هی

سرش را چیز بکند و بایستد و اینا، ورزش، ورزشِ خوبیست! فقط ورزش! چقدر به خدا نزدیک می‌شوند؟ یک میل نزدیک نمی‌شوند! یک میل! همان سر سوزن! نزدیک نمی‌شوند. باد و بودش خوب است. بلندگوها خوب است. در همه دنیا پخش کردن و به طور مباشر و پخش همزمان خوب است. جمعیت و این ابّهت ظاهری و چشم‌گیر خوب است. ببینید! همه خوب است خوب است! اینا ظاهر! اینا! باطن؟ هیچ! صفر! یک صفر انقدری! یک خط هم اینورش، یک خط هم آنورش. هیچ! خلاص! این! اما پیغمبر می‌گوید چی؟ به جای این ابّهت، به جای این انحراف، به جای این بدعت، به جای این عمل حرام، برو گوشه مسجد مدینه و گوشه مسجد الحرام و نه با کسی حرف بزن و نه شوخی و هِرهِر و کرکر و اینها، بایست نماز تراویح و نماز شب و مستحبات و واجبت را تنها واسه خودت بخوان. چیه انقدر؟ هان! آن! پیغمبر به دنبال ربط بین بنده و خدا آمده، ما برای ایجاد ابّهت ظاهری و چشم‌گیری اجتماعی آمدیم.

هر چیزی که در اجتماع چشم‌گیرتر است، می‌رویم دنبال او. نه! این غلط است. آن ربط باطن با خداست که باید او را پیروی کرد. آن اثر دارد. آن نماز تراویح آنوقت اثر دارد. این نماز تراویح حرام است. حرام است. ابّهته ... مگر هر جایی باید ابّهت باشد؟ هر جایی که چشمگیری باید باشد؟ هر جایی مگر همینطور است؟ این منطق، منطق خلیفه ثانیست. منطق رسول اللَه نیست. منطق علی و امام حسن نیست. منطق اینها، منطق ایجاد ربط بنده است با خدا. و این، منوط است به این که از خود آن‌ها، ما خط بگیریم. در این‌جا چه کنیم؟ خودمان درنیاوریم. از پیش خودمان درنیاوریم. از پیش خود، راه وضع نکنیم.

لذا بزرگان در ماه مبارک رمضان، ماه مبارک را خیلی غنیمت می‌شمردند. تا آن‌جایی که من یادم است، اصلا در شبهای ماه رمضان نمی‌خوابیدند. یا این‌که خوابشان خیلی کم بود. مثلا یک ساعت می‌خوابیدند، نیم ساعت می‌خوابیدند، بعد بلند می‌شدند، حالا یا قرآن می‌خواندند، یا نماز می‌خواندند یا فرض کنید که مطالعه می‌کردند. یا یک شعر می‌خواندند. شعر، حافظ را باز می‌کردند. شعر حافظ، مولانا، پس شما خیال می‌کنید این اشعار و این مطالب مال کی است؟ مال همین شبهاست دیگر! مال همین شبها. مال همین شبها ... این شبها بردارید دیوان مولانا را باز کنید. و ببینید که فهمتان تغییر کرده با سابق یا تغییر نکرده؟ می‌بینید نه، عوض شده. یک چیز دیگر می‌فهمی. حافظ را باز کنید، دیوان مرحوم فیض را. بزرگان را. سایر افراد، از عرفاء الهی، این‌ها را ببینید، این‌ها چه کردند؟ چه گفتند؟ چه ره‌نمودهایی ارائه دادند؟ داستان‌هایی که مربوط به بزرگان و اولیاء الهی و قصص الهیست، این داستان‌ها، تاریخ آن‌ها، مطالبی که از آن‌ها نقل شده در کتب تراجم و سیره و امثال ذلک، این‌ها را در همین شبها بایستی که اتفاقا خواند و این‌ها را فهمید و بهش عمل کرد.

عبادت شما خیال می‌کنید فقط همینطور نماز خواندن است؟ فقط نماز خواندن است؟ فقط دعا خواندن است؟ همین؟ هرچه بیشتر نماز بخوانیم، هرچه بیشتر دعا بخوانیم، نتیجه‌مان بیشتر است. نه اینطور نیست.

دعا و نماز باید از روی رغبت باشد. از روی نشاط باشد. از روی انبساط باشد. دو صفحه، یک صفحه دعای ابوحمزه ثمالی را بخوانید، و به معناش توجه کنید. به معنا توجه کنید. آنوقت ببینید که دیگر می‌توانیم فردا سرمان را جلوی افراد بلند کنیم یا همیشه سرمان باید پایین باشد؟ یک صفحه دعای ابوحمزه ثمالی را با فهم و درایت‌ها! نه همینطوری، بگیریم از اول تا آخر. به آن فقراتی که حضرت انگشت گذاشتند یکی یکی روی دردهای ما در این فقرات. یکی یکی آمدند عیب‌های ما را برملا کردند و دوایش را هم آمدند ذکر کردند. دارویش را آمدند ذکر کردند. ضعف‌های ما را آمدند برملا کردند. آنوقت ببینیم از خجالت می‌توانیم از فردا تو روی رفیقمان نگاه کنیم که آن حرفها را برایش زدیم؟ می‌توانیم؟ امام سجاد اینا را برای کی گفته؟ برای ما گفته. برای ما امام سجاد آمده این مطالب را گفته. خب همینطوری بشنویم؟! بشنویم و برویم ... خب! این هم یک جور است دیگر! اینم یک جور است! شما خیال نکنید این هم اختصاص به الآن داردها! نه آقا! در زمان خود امام سجاد هم چنین خبرهایی نبود! چند نفر با امام سجاد بودند؟! یک أبوخالد کابلی بود و نمی‌دانم چند نفر دیگر و خود أبوحمزه ثمالی و یک عده قلیلی ... یک عده قلیلی از حواریون امام سجاد بودند. بقیه می‌آمدند حضرت! یابن رسول اللَه! اشکشان هم درمی‌آمد! مالی نبودند!

همین! یابن رسول اللَه! یابن رسول اللَه! یابن أمیرالمؤمنین! امام! فلان! شاید هم یک چشمه‌هایی گاهی اوقات حضرت نشان می‌دادند دیگر چه بهتر! نور علی نور و دیگر بلند شویم برویم خدمت حضرت و جایی که نداریم و بالاخره با کی حرف بزنیم؟ در خانه جای اینکه در و دیوار را نگاه کنیم، حالا بلند می‌شویم می‌رویم از خستگی و از بیکاری و حالا اگر هم از خانه بیرونمان کرده باشند، دیگر چه بهتر! بلند می‌شویم می‌آییم و می‌رویم خدمت امام سجاد و مطالبی که هست ببینیم چیه و فردا و پس فردا و هفته دیگر و تمام شد! که چی یعنی؟ بازم همان الاغی که چشمش را اینطوری می‌کند ... هیچ! تفاوتی نمی‌کند! همین! باز هم همان ... برگ می‌گذارد می‌رود سجده! یا این که نه! بلند می‌شویم مفاتیح را باز می‌کنیم، دو خط، نه بیشتر، به این دو خط نگاه می‌کنیم، حقوقی را که امام سجاد گفته، فرزند نسبت به پدر باید رعایت کند، ادبی را که پسر باید نسبت به پدر داشته باشد، اگر بخوانیم آاونوقت اینجوری عمل می‌کنیم؟ اینطوری با پدرمان صحبت می‌کنیم؟ اینطوری با مادرمان حرف می‌زنیم؟ اینطوری با رفیقمان چیز می‌کنیم؟ هان؟

پدری که از فرزندش راضی نباشد، روزه‌اش به چه درد می‌خورد؟ آن روزه تو سرش بخورد. آن مادری که از فرزندش راضی نباشد، آن روزه تو مغزش بخورد! آن دعای ابوحمزه تو سرش بخورد. البته عدم رضایت، عدم رضایت شرعی و منطقی‌ها! نه عدم رضایت از روی جهل و از روی عناد و اینا نه. آن رفیقی که به واسطه کلام ناملایم باعث شده است که رفیقش از او برنجد، هی بیاید روزه بگیرد. آن روزه تو کمرش بخورد. چه فایده‌ای دارد؟ تو هر چی دلت می‌خواهد به رفیقت می‌گویی، هان؟ هر تعبیری که می‌خواهی می‌آوری، هر

حرفی که بخواهی می‌زنی، بعد دعای ابوحمزه؟ تو سرت بخورد دعای ابوحمزه! فایده‌ای ندارد! نتیجه‌ای ندارد! مجلس درست کردن دردی از ما دوا نمی‌کند. این مجالسی که شبهای ماه رمضان در اینجا هست برای این است که ما خود را با مرام امام تطبیق بدهیم. وگرنه نه، اگر همین آمدن و رفتن باشد نتیجه‌ای ندارد. فایده‌ای ندارد. می‌شود همینجور. ظاهری می‌شود، تظاهری می‌شود. همین! از این چیزها هم بوده. بوده. مسائلی ...

لذا باید حساب رسید. بیر بیر نباید نگاه کرد. حساب باید رسید. و دید که چه باید کرد. این موقعیت را خدا در ماه رمضان به وجود آورده. در ماه رمضان راحت‌تر ما می‌توانیم با حقایق خودمان را منطبق کنیم. شاید در غیر ماه رمضان هر چی بگوییم سخت باشد، مشکل باشد، یک جوری بخواهیم در برویم، یک جوری خودمان را ... می‌کنیم دیگر! از این کارها می‌کنیم دیگر! بلدیم دیگر، الحمدلله همه جورش را بلدیم. یک جوری درمی‌رویم، یک جوری فلان و توجیه می‌کنیم. منظور آقا این نیست، منظور آقا آن است. منظور آقا ما که نبودیم. خوب هم می‌فهمیم‌ها! اما درمی‌رویم. در ماه رمضان، این حالت تقبل و خضوع و تواضع نفس نسبت به حقایق بیشتر است. بیشتر است. راحت‌تر انسان می‌پذیرد. راحت‌تر انسان حرکت می‌کند. این مال خصوصیت این ماه است. حتی از رجب و شعبان هم بیشتر است. آنها یک چیزهای دیگر داشتند. این فقط مال ماه رمضان است که انسان یعنی تقریبا می‌توانم بگویم ماه رمضان از این نقطه نظر یک تشابهی با مجالس ذکر حضرت سیدالشهداء و توسل به حضرت سیدالشهداء دارد، از این نظر شبیه آن حال و هوا هست که نفس و قلب انسان برای پذیرش حق، و آن چه که مخالف با نفس و لذّات نفس هست، آمادگی بیشتری دارد. نرم‌تر است. نرم است. مثل مومی می‌ماند که آن موم را یک خورده گرمش کنند، بعد انسان می‌تواندآن را به هر شکلی دربیاورد. تا این‌که سفت باشد و قابل انعطاف و اینها نباشد. این مال این است.

و شبهای ماه رمضان. شبهای ماه رمضان را ما باید قدر بدانیم. بسیاری از بزرگان بودند، بنده هم سراغ دارم، که این‌ها از اول ماه رمضان، از اول می‌رفتند و کسی از آن‌ها اطلاع نداشت. گفتند آقا یازده ماه پیشتان هستیم، خب بس است دیگر! حالا این یک ماه را فرض کنید حالا رفتیم مرخصی و ... اصلا می‌رفتند. و کسی از آنها خبر نداشت. حالا خب آنها اینطور بودند. چطور این‌که بسیاری از آن بیتوته‌های رسول خدا در غار حراء، در ماه رمضان بوده، حالا غیر از این که در سایر ایام [هم بوده]. اغلبش در ماه رمضان بوده. خب اینا مال چیه؟ خب یک چیزی می‌فهمیدند دیگر، یعنی یک حساب و کتابی در این‌جا بوده.

بعضی‌ها فرض کنید که مثل مرحوم قاضی، خب آن دهه آخر ماه رمضان را می‌رفتند و کسی از آن‌ها خبر نداشت. و بعضی‌ها هم نه، خب آن‌هایی که ما دیدیم، آن‌ها ماه رمضانشان اینطور نبود که بروند، ولکن به احیاء می‌گذراندند، به بیداری می‌گذراندند. بیداری شبهای ماه رمضان. به جمع شدن در کنار هم، چند نفر، چند نفر، در صورتی که خب ظروف و قضایا و حوادث اجازه بدهد، مشکلی نباشد، مطلبی نباشد، اینها می‌آمدند و جمع

می‌شدند و تعدادشان هم به پنج شش نفر بیشتر تجاوز نمی‌کرد و نباید هم بکند، چون دیگر بیش از آن مقدار باز ذهن .....! خلاصه ذهن ما خیلی چموش است دیگر. خیلی چموش است. هی باید محدودش کرد و افسار بهش زد. یک خورده تا بیشتر بشود، ذهن می‌رود رو کثرت. کثرت را می‌آورد وسط. تعلق به کثرات را آنجا می‌آورد داخل می‌کند.

چقدر خوب است افراد در این ماه مبارک، پنج شش نفر فلان، حالا هر شب یه جایی، البته عرض کردم در صورتی که مانعی نباشد. ولی اگر خدای نکرده مانعی باشد، مسئله‌ای باشد، یا مثلا بچه‌های انسان در یک موقعیتی قرار داشته باشند، واقعا نگران باشند و چیز باشند، نه آن‌جا صحیح نیست. و حتی می‌توانیم بگوییم جایز هم نیست. ولی اگر خب افرادی می‌توانند، چه اشکال دارد مثلا یک دو سه ساعتی، در یک جا باشند. مثلا هر شب در یک منزل و نماز شب می‌خواهند بخوانند در آن‌جا بخوانند، دعا می‌خوانند در آن‌جا بخوانند. به شوخی و فلان و این چیزها نگذرانند، فایده‌ای ندارد. یعنی در این قضیه فایده‌ای ندارد. اصلا انگار بعضی‌ها تا شوخی نکنند و هی نخندند و این‌ها، انگار خالی‌اند! پر نمی‌شوند! یا دعایی خوانده بشود، یا فرض کنید که شعر بخوانید. شعر! شعر حافظ، به به به! از غزل‌های حافظ، فرض کنید که از اشعار مولانا. از ادعیه ائمه علیهم السلام، اگر کسی می‌تواند چند دقیقه صحبت کند، یک روایتی را معنا کند، یک کلامی از بزرگان مطرح کند، یک استفاده‌ای، این حالا فرض کنید که قبل از اذان برگردند افراد به منزل خودشان، سحری را بخورند، یا این که دلشان می‌خواهد ... دیگر بسته به خودشان.

این یک راه و روشی بوده که بسیاری از بزرگان در سابق اعمال می‌کردند، البته خب ما مطالب را بر حسب اقتضائات و استعدادها بیان می‌کنیم. اینطور نیست که همه مطالب را یکدفعه بگوییم. نه! نگاه می‌کنیم می‌بینیم در اقتضاء و استعداد و تقبّل ظروف، این مسئله و مطلب به چه کیفیتی است، حالا امسال این را خدمت رفقا عرض کردیم که خیلی می‌تواند انسان از این شبهای ماه رمضان بهره بگیرد و کم کم اگر توفیق خاصّ الهی نصیب ما بشود، در ماه رمضان، آن تغییری که به ثبات می‌رسد برای انسان، خدا حاصل کند. به ثبات! یعنی انسان کم کم برای او یک تغییراتی پیدا می‌شود، که آن تغییرات تثبیت می‌شود و حک می‌شود و به عنوان یک واقعیت، نفس را برمی‌گرداند و آن دیگر نورٌ علی نور است. حتی بعد از ماه مبارک رمضان هم این مسئله می‌تواند ادامه پیدا کند به یک اشکال دیگری که حالا دیگر آن بماند برای همان موقعیت خودش.

علی کل حال، ماه مبارکی است؛ رسول خدا فرمود که خداوند نعمت و برکت خودش را در این ماه تمام کرده است بر افراد. و انقدر این مسئله عجیب است و عجیب است که فرمود: **فإنّ الشّقیَ من حَرُمَ رضوان اللّه**

فی هذا الشّهر العظیم.[1] یعنی دیگر پیغمبر با چه زبانی بخواهد بگوید؟ با چه تعبیری بخواهد بگوید؟ که بابا! خدا سفره را آورده انداخته، چرا داری می‌روی بیرون؟ چرا از سر این سفره داری می‌روی بیرون؟ اگر نتوانی انقدر رحمت در این ماه زیاد است، و انقدر بستر آماده است و انقدر موانع در این ماه رفع شده و انقدر محیط برای ارتقاء و تحوّل در این ماه فراهم شده است اگر نتوانی خود را عوض کنی، پس باید بدانی که شقی هستی. یعنی تا این حد رسول خدا دیگر جلو آمده و با صراحت بیان کرده که دیگر چطوری دستتان را بگیریم؟ بگویید! بگویید چطوری دستتان را بگیریم؟ چکار کنیم که دستتان را بگیریم؟ دستور می‌خواهید که در اختیارتان قرار دادیم. مطالب می‌خواهید که همه را بهتان گفتیم. محیط مناسب می‌خواهید که فراهم کردیم، ماه مبارک رمضان است. شرایطش که جوع و امثال ذلک هست، اینها را همه ما انجام دادیم. رحمت خود را در این ماه اضافه کردیم. این که دست ماست دیگر، دست خداست. خدا می‌توانست همین ماه رمضان را بیاورد، جوع و گرسنگی و امثال ذلک را بیاورد، ولی آن پیچ رحمت را چی؟ مثل سایر ایام نگه دارد. باز آن نتیجه حاصل نمی‌شد. خدا می‌گوید علاوه بر جوع و رحمت و این‌ها، ما پیچ را باز کردیم خلاصه. پیچ را باز کردیم. باران دارد از آسمان می‌ریزد، باران رحمت.

خب، بیاییم، گذشته خود را مرور کنیم، سعی کنیم در این ماه مبارک، تدارک کنیم. تدارک! تدارک کنیم. اگر کدورتی در دل است، درآوریم. اگر سوءظنی حاکم است، خارج کنیم. اگر ناملایمتی وجود دارد، به ملایمت تبدیل کنیم. این‌هایی که عرض می‌کنم، کلید است‌ها! نکند کسی، مشمول آن شقی خواهد شد. روزه بدون این‌ها فایده ندارد. خلاصه [ی] قضیه، [این] مطلب [هست]. اگر شخصی است که قابل ترحم است، به او ترحم کنیم. و اگر فردی قابل تکریم و تعظیم است، او را تکریم و تعظیم کنیم. خلاصه: باید بدانیم که در این ماه، خداوند هم خودش بستر را آماده کرده و هم کیفیت استفاده را در اختیار انسان قرار داده.

عرض کردم: همه‌مان می‌دانیم و مطالب را هم می‌دانیم، و از خداوند باید توفیق بخواهیم که ما را به آن‌چه که می‌دانیم، عامل و به آن‌چه که نمی‌دانیم فهیم بگرداند.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد

---

[1] الأمالی (للصدوق)، ص ۹۳: فانّ الشقی من حُرِمَ غفران اللهِ فی هذا الشهد العظیم.